

# تأملی در یک تعبیر قرآنی

یعقوب جعفری

فلما رأينه أكبرنه وقطعن أيديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم

(یوسف / ۳۱)

در قرآن کریم در داستان حضرت یوسف آمده است که وقتی در مجلسی که زلیخا ترتیب داده بود، چشمان زنان حاضر در مجلس به جمال یوسف افتاد از خود بی خود شدند و به جای میوه‌ای که در دستشان بود، دست‌های خود را بریدند و گفتند: حاش لله این بشر نیست، او فرشته‌ای بزرگوار است.

همچنین پس از آن که یوسف به زندان افتاد و سال‌ها در زندان ماند، سرانجام به فرمان پادشاه مصر از زندان آزاد شد و موقعیت ویژه‌ای یافت. یوسف از پادشاه خواست تا درباره آن تهمتی که زنان به او زدند و او را به زندان انداختند تحقیق کند. پادشاه آن زنان را احضار کرد و از آنها درباره یوسف پرسید، آنها گفتند: حاش لله ما علمنا علیه من سوء (یوسف / ۵۱). تعبیر «حاش لله» در قرآن تنها در همین دو مورد آمده است. این تعبیر با آن که بر حسب ظاهر دارای مفهومی ساده است، اما از نظر ترکیب نحوی جای تأمل و بررسی بسیاری دارد، و نتیجه بررسی هرچه باشد در ترجمه آن به زبان‌های دیگر تأثیر می‌کند.

حاشا از دیدگاه علم نحو به سه صورت حرفی، فعلی و اسمی آمده است که در ذیل به توضیح هر یک می‌پردازیم:

۱ □ «حاشا»ی حرفی از ادوات استثنا و در عین حال حرف جرّ است. گفته می‌شود: ضربت القوم حاشا زید (با جرّ زید)، که معنای آن خارج ساختن زید از حکم فعل قبلی است. زمخشری گفته است: «حاشا» در استثنا معنای تنزیه دارد؛ یعنی مستثنا را از حکم مستثنا منزه می‌کند. آن گاه این گونه مثال می‌زند: اساء القوم حاشا زید. و در تأیید آن، این شعر اسدی را شاهد می‌آورد:

حاشا ابی ثوبان انّ به ضنّا علی الملحاة والشتم<sup>۱</sup>

بنابراین، حکم قبلی همواره باید یک معنای ناپسند داشته باشد و مستثنا منه از آن تبریّه شود. صاحب اقرب الموارد نیز از ایضاح نقل می‌کند که «حاشا» در موردی در استثنا به کار می‌رود که مستثنا از مشارکت در حکم مستثنا منه منزه شود؛ مثلاً گفته می‌شود: **ضربت القوم حاشا زید**، و خوب نیست که گفته شود: **صلّى الناس حاشا زید**؛ چون معنای تنزیه در این جا وجود ندارد.<sup>۲</sup>

ابن حیان در اعتراض به زمخشری گفته است که معنای تنزیه میان نحویان معروف نیست و چون زمخشری **اساء القوم حاشا زید** را مثال زده، برائت و تنزیه را از آن استفاده کرده است. ضمناً درباره شعری که شاهد آورده گفته است: در این شعر، مصراع اول یک بیت با مصراع دوم بیت دیگر آمیخته شده و صحیح آن این گونه است:

حاشا ابی ثوبان انّ ابا ثوبان لیس ببکمة فدم

عمروبن عبدالله ان به ضنّا علی الملحاة والشتم<sup>۳</sup>

البته این اعتراض وارد نیست، زیرا تصریح کردن نحویان به یک مطلب هرگز معنی را محدود نمی‌کند؛ کافی است که موارد استعمال کلمه در نظر گرفته شود. گرچه همان گونه که در سخن صاحب ایضاح آمده است تعبیر **صلّى الناس حاشا زید** بعید به نظر می‌رسد، ولی ما حاشا را همواره پس از فعل‌هایی که بار منفی دارند دیده‌ایم.

به هر حال اگر حاشا دارای معنای حرفی و برای استثنا باشد، می‌توان کلمه بعد از آن را به

۱. زمخشری، الکشاف، بیروت، منشورات البلاغة، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲. سعید الخولی، اقرب الموارد، افسس کتابخانه مرعشی، قم، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. ابن حیان، البحر المحیط، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۳۰۰.

دلیل این که استثناست منصوب و به دلیل این که از حروف جر است مجرور خواند. در این صورت حاشا مانند خلا و عداست، گرچه با آنها فرق‌هایی نیز دارد و مرادی<sup>۱</sup> آنها را به تفصیل آورده است؛ از جمله این که بر سر خلا و عدا می‌توان «ما» اضافه کرد ولی بر سر حاشا نمی‌توان اضافه کرد. مرادی پس از نقل این سخن از سیبویه، از ابن مالک نقل می‌کند که گاهی «ما حاشا» از عرب‌ها شنیده شده است؛ مانند سخن اخطل:

رأيت الناس ما حاشي قريشا

و أنا نحن افضلهم فعلا

همچنین در روایتی که به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده‌اند چنین آمده است: أسامة أحب الناس إلي ما حاشا فاطمة.<sup>۲</sup> البته در این که این سخن از پیامبر باشد جای تردید وجود دارد.

۲ □ «حاشا»ی فعلی، از ماده «حشی» است که به باب مفاعله رفته است؛ گفته می‌شود: حاشی، يحاشی، محاشاة. ابن هشام گفته است که این فعل متعدی و متصرف است؛ می‌گویی «حاشیته» و منظور از آن «استثنیته» است؛ و برای متصرف بودن آن به این شعر نابغه ذبیانی تمسک می‌کند که حاشا در آن به صورت فعل مضارع آمده است:

ولا اری فاعلا في الناس يشبهه

ولا احاشي من الاقوام من الحد<sup>۳</sup>

برخی از نحویان «حاشا» را فعل جامدی دانسته‌اند که مضارع آن استعمال نشده است، و گفته‌اند آنچه در این شعر آمده از باب ساختن فعل جعلی از حرف است؛ مانند «سوفت» که از «سوف» ساخته شده است.<sup>۴</sup> البته مقایسه «احاشی» با «سوفت» درست نیست، چون

۱. مرادی، الجنی الدانی فی حروف المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳، ص ۵۶۵.

۲. همانجا.

۳. ابن هشام، معنی اللیب، بیروت، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۱۶۴.

۴. سمین حلبی، الدر المصون، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۷۷.

همگان به فعل بودن حاشی تصریح کرده‌اند.

به گفته ابن منظور «حاشی» در حالت فعلی به معنای «تنحی» و «تباعده» است و معنای دور شدن و برائت را در بر دارد، و اصل آن از حاشیه به معنای ناحیه چیزی است.<sup>۱</sup> بیشتر لغت نویسان، «حاشی» را از «حشی» گرفته‌اند که ناقص یایی است، و بعضی دیگر آن را در ماده «حوش» ذکر کرده‌اند که اجوف واوی است، مانند خلیل بن احمد که آن را در ذیل ماده حوش آورده و گفته است که «حوش» به معنای نفرت و دوری است، و به کسی که با مردم معاشرت ندارد «حوشی» گفته می‌شود؛ و حاشا برای استثناست...<sup>۲</sup>

۳ □ «حاشا»ی اسمی معنای تنزیه و تبرئه می‌دهد و گاهی با تنوین همراه است (حاشاً)؛ همان‌گونه که در بعضی از قرائت‌ها «حاشاً لله» خوانده شده است.<sup>۳</sup> مرادی می‌گوید: ظاهر قول زجاج این است که «حاشا» اسم است، و ابن مالک نیز آن را صحیح دانسته و گفته: صحیح است که بگوییم حاشا اسمی است که مانند مصدر منصوب می‌شود و بدل از فعل است.<sup>۴</sup> قولی نادر نیز نقل شده است مبنی بر این که حاشا اسم فعل و به معنای «اتبرء» و «برئت» است. صاحب این قول دلیل آن را مبنی بودن کلمه دانسته است؛ گرچه در بعضی از لغات به صورت معرب نیز آمده است.<sup>۵</sup>

□

نتیجه این که درباره «حاشا» چهار احتمال داده می‌شود؛ بدین صورت که یا حرف است یا فعل یا اسم و یا اسم فعل؛ و در هر موردی باید متناسب با موقعیت آن، یکی از این چهار احتمال انتخاب شود؛ گرچه هر چهار احتمال از نظر معنی به هم نزدیک‌اند. اکنون باید ببینیم کلمه «حاش» در «حاش لله» که دو دو مورد از قرآن آمده است، چه معنایی دارد؟ مفسران و نحویان در این آیه، احتمال‌های گوناگونی داده‌اند. زمخشری آن را حرف جر و برای استثنا دانسته<sup>۶</sup> و فرّاء آن را به صورت فعل تلقی کرده است.<sup>۷</sup> زجاج و

۱. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی، العین (ترتیب کتاب العین) ج ۱، ص ۴۴۳.

۳. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴. الجنی الدانی، ص ۵۶۱.

۵. مغنی اللیب، همانجا.

۶. الکشاف، ج ۲، ص ۴۶۵.

۷. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۹۵.

ابن مالک نیز آن را اسم دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

اگر حاشا را در آیه شریفه حرف جرّ بگیریم، با اشکالاتی همراه خواهد بود. یکی از آن اشکال‌ها این است که بعد از حاشا، کلمه «لله» قرار گرفته که در اول آن حرف جرّ (لام) آمده است، و اگر حاشا حرف جرّ باشد لازم می‌آید که حرف جرّی بر سر حرف جرّ دیگر در آمده باشد و این صحیح نیست که دو حرف در کنار هم در آیند، مگر در ضرورت شعر؛ مانند: **فاصبحن لایسألنه عن بما به**<sup>۲</sup>. دیگر این که در آیه شریفه کلمه حاش با حذف الف آخر آمده است، در صورتی که حذف از حرف در کلام عرب واقع نشده است. اگر گفته شود که پس چگونه در «مذ» نون حذف می‌شود و به صورت «مذ» در می‌آید؟ می‌گوییم: «مذ» مخفف «مئذ» نیست، بلکه خود به طور مستقل حرف جرّ است.

از این گذشته، در آیه شریفه مستثنا و مستثنا منه هیچ کدام وجود ندارند و زمینه‌ای برای استثنا نیست، و قرار گرفتن کلمه «لله» پس از «حاش» احتمال استثنا را ضعیف و یا منتفی می‌کند.

این قول نیز که حاش در آیه شریفه معنای فعلی دارد و از «حاشی یحاشی» است، از قوّت لازم برخوردار نیست، زیرا کسانی که حاش را در این جا فعل می‌دانند مجبورند که چندین لفظ در تقدیر بگیرند؛ بعضی تقدیر آیه را این گونه گفته‌اند: **حاشی یوسف نفسه من الفاحشة لله**، و بعضی آن را به این صورت می‌آورند: **حاشی یوسف الفعلة لأجل الله**، و ابن عطیه چنین گفته است: **حاشی یوسف ان یقارف ما رمته به لطاعة الله او لمكانته منه او لترفع الله له**<sup>۳</sup>. در حالی که چنین تقدیرهایی خلاف ظاهر است و اصل، عدم تقدیر است و به همین دلیل فراء که خود، حاش را فعل می‌داند می‌گوید:

۱. الجنی الدانی، ص ۵۶۱.

۲. الدر المصون، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. همانجا.

این فعلی است که فاعل ندارد.<sup>۱</sup> البته این احتمال از تقدیر گرفتن هم ضعیف تر است، زیرا فعلی بدون فاعل معنی ندارد و در جایی نیامده است.

با توجه به این که پذیرفتن معنای حرفی و فعلی «حاش» در آیه اشکالاتی دارد، آنچه به صواب نزدیک می‌نماید این است که «حاش» در این آیه معنای اسمی دارد و برای دلالت کردن بر تنزیه همراه با تعجب است؛ آن هم تنزیه خداوند که با تنزیه خداوند، یوسف نیز تنزیه می‌شود. البته تنزیه خداوند در مقام تنزیه یک انسان از باب تیمن و تبرک و اصالت دادن به تنزیه خداوند است، مانند سبحان الله که در مقام تعجب می‌گوییم.

در حقیقت حاش لله، مانند این است که بگوییم: تنزیهاً لله. این قول را قرائت ابوالسّمّال که حاشا را با تنوین خوانده و نیز قرائت ابن مسعود که آن را به صورت اضافه خوانده مانند سبحان الله و معاذ الله، نیز تأیید می‌کند. زمخشری در المفصل گفته است که حاش لله به معنای «برائة لله من السوء» است.<sup>۲</sup>

از میان کسانی که اسم بودن «حاش» در آیه شریفه را تقویت کرده‌اند، زجاج، ابن مالک، زمخشری، مرادی و ابن هشام را می‌توان نام برد. ابن هشام می‌گوید: صحیح این است که بگوییم حاش اسم و مرادف با براءة است. آن گاه می‌افزاید: این که در قرائت معروف تنوین ندارد برای این است که حاش را به علت شباهت به حاشای حرفی مبنی گرفته‌اند.<sup>۳</sup>

بنابراین، قول برتر این است که «حاش» در آیه شریفه اسم است و معنای تنزیه می‌دهد، آن هم تنزیه خداوند که کنایه از تنزیه یوسف است. تفاوت اصلی این قول با دو قول دیگر که حاش را حرف یا فعل گرفته‌اند در این است که طبق این دو قول، تعبیر «حاش لله» برای تنزیه یوسف است که به خاطر خدا خود را از فاحشه دور کرد، ولی در این قول تنزیه برای خداست که تنزیه یوسف نیز از آن فهمیده می‌شود. طبق آن دو قول باید «حاش لله» را چنین ترجمه کنیم: «یوسف به خاطر خدا منزّه است»؛ ولی طبق این قول چنین ترجمه می‌کنیم: «خدا منزّه است».

باید توجه داشت که اگر آن دو قول در عبارت «قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء» معنای درستی بدهد، در آیه «قلن حاش لله ما هذا بشراً» معنای درستی نمی‌دهد، ولی اگر

۱. الجنی الدانی، ص ۵۶۰.

۲. همانجا، ص ۵۶۱.

۳. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۶۵.

## تأملی در یک تعبیر قرآنی □ ۱۱

معنای اسمی را در نظر بگیریم در هر دو جا درست خواهد بود. در پایان، این نکته نیز قابل ذکر است که کلمه «حاش» در آیه شریفه به چند صورت خوانده شده است که عبارتند از:

۱- «حَاشَ لِلَّهِ» که معروفترین قرائت‌هاست و جز ابو عمرو، دیگر قراء سبعة به همین شکل خوانده‌اند و در مصاحف موجود نیز به همین صورت است. از ابو عبید نقل شده که گفته است آن را در مصحف امام (یعنی مصحف عثمان) «حاش لله» دیده است.<sup>۱</sup>

۲- در حالت وقف «حَاشَ لِلَّهِ» و در حالت وصل «حَاشًا لِلَّهِ». این قرائت از ابو عمرو بن علا نقل شده است.<sup>۲</sup>

۳- «حَاشًا لِلَّهِ». این قرائت از اعمش نقل شده و در آن الف نخست حذف گردیده است.<sup>۳</sup>

۴- «حَاشَ لِلَّهِ» با سکون شین؛ همان گونه که حسن آن را قرائت کرده است.<sup>۴</sup>

۵- «حَاشًا لِلَّهِ» با تنوین که با قرائت ابوالسّمّال مطابق است.<sup>۵</sup>

۶- «حَاشَا لِلَّهِ» که قرائت ابی و عبدالله است.<sup>۶</sup>

البته اختلاف قرائت در این جا تأثیر چندانی در معنای کلمه ندارد و معنی همان است که

پیش از این گفتیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



۱. الدر المصون، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲. مکی بن ابی طالب، الکشف عن وجوه القراءات، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۰.

۳. الکشاف، ج ۲، ص ۴۶۵.

۴. دکتر احمد مختار، معجم القراءات القرآنية، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵. طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۳۴۹.

۶. همانجا.